

مقایسه خسرو و شیرین نظامی و خسرو و شیرین شعله نیریزی (با نگاهی به نسخه‌های این اثر)

زینب علیزاده^۱

درآمد

نظامی شاعر بزرگ ایران زمین، یکی از ارجمندترین شاعران در عرصه شعر غنایی و داستان‌پردازانه است. او منظومه هنرمندانه و با شکوه خسرو و شیرین را در نیمه دوم قرن ششم هجری حدود (۵۷۶-۵۷۱ ه.ق) سروده است.

شکی نیست که نظامی شاعری سخن‌سنج، خوش‌قریحه و زبان‌آوری است که آثارش در مرتبه بالای شعری و حتی داستان‌پردازی منظوم قرار دارد. این دو ویژگی، چندان با اهمیت است که از قرن شش به بعد، افرادی بخواهند خود را به هنر او نزدیک کنند یا از او تقلید نمایند. البته خود نظامی نیز در سرودن برخی آثارش مانند خسرو و شیرین، تحت تأثیر دیگران بوده است؛ برای نمونه خسرو و شیرین داستانی بوده که میان مردم رواج داشته و فردوسی آن را به نظم در آورده و پس از مدتی، نظامی نیز آن را به رشته نظم کشیده است. اما تفاوتی که میان پرداخت فردوسی با پرداخت نظامی از این داستان وجود دارد، آن قدر آشکار است که نمی‌توان نام تقلید بر آن نهاد. نظامی از دانش زبانی و ذوق هنری خویش در سرایش این اثر بهره می‌گیرد؛ از همین رو کار او به آفرینش تبدیل می‌شود و سبکی جدید از داستان سرایی منظوم می‌آفریند. شاعران پس از او برای قدرت‌نمایی هنری هم که شده، به تقلید از او دست می‌زنند و برخی هم تحت تأثیر او و با مایه هنری و زبانی خود، به پرداخت جدیدی از این داستان زیبا می‌پردازند. باید در نظر داشت که اشعار اقتباس شده از مثنوی‌های نظامی، از ارزش این شاعر برجسته نمی‌کاهد، زیرا

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

بسیاری از منظومه‌هایی که برآمده از آثار نظامی هستند، چارچوبی مستقل دارند و سراینده با برداشت‌های حسی و ذهنی منحصر به فرد خود و موقعیت‌های زمانی خاصی آنها را آفریده است و هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارند. روشن است که این کارها اگر تقلید صرف از کار نظامی باشند، از لحاظ هنری ارزش چندانی ندارند. شاعر گنجه خودش، روحش، خاطراتش و مهم‌تر از همه، احساسش را برای سرودن این اثر گذاشته؛ طبیعی است که هر شاعری هم که پس از آن به دوباره پرداختن این داستان زیبا دست زده است، باز از زاویه دید خودش به مسئله پرداخته است. در این گونه آثار، مشابهت‌های روایی زیادی به چشم می‌خورد و از آن هم گریزی نیست؛ مهم این است که شاعر چگونه توانسته از عهده پرداخت و سرایش داستان برآید؛ آن هم داستانی که قبلاً در سطحی عالی ارائه شده است.

محمد جعفر نیریزی، متخلص به شعله نیریزی، شاعر قرن سیزدهم، یکی از کسانی است که به بازآفرینی روایتی همانند خسرو و شیرین نظامی پرداخته است. از سال تولد او در هیچ یک از تذکره‌ها صحبتی نشده است، ولی با توجه به سال درگذشت او، (۱۳۱۵-۱۳۱۶ ه.ق) می‌توان سال تولد وی را تقریباً در میانه دهه سوم قرن سیزدهم ه.ق حدس زد. با این تصور، او حدود هشتاد سال زندگی کرده و حکومت‌های فتحعلی شاه قاجار، محمد شاه و ناصرالدین شاه را دریافته است. او به دلیل اختلاف پدر و خانواده‌اش برای حکومت نیریزی، مدتی را در زندان به سر برد. پس از آزادی از زندان، بر ضد حاکم نیریز قیام کرد و پس از طی حوادثی که در این گفتار نمی‌گنجد، به منصب مباشرت دیوان منصوب شد.

نام این اثر، شیرین و فرهاد بوده که آن را برای تقدیم به فرهاد میرزا سروده است. این اثر بعدها به نام خسرو و شیرین شهرت پیدا کرده است.^۱ کار وی را می‌توان اقتباس، تقلید، بازسرایی یا الهام از منظومه بلند نظامی دانست. در هر حال، هر نامی که به اثر شعله نیریزی بدهیم، ناگزیر آن را در مجموعه ادبیات روایی فارسی جای داده‌ایم و از قدر آن نکاسته‌ایم.

معرفی نسخه‌های خسرو و شیرین شعله نیریزی

خسرو و شیرین شعله نیریزی که خود آن را شیرین و فرهاد نام نهاده، به همت دکتر نورانی وصال و توسط کتابفروشی معرفت شیراز چاپ شده است. به گفته دکتر وصال، این کتاب را نخستین بار آقا محمد بن میرزا ابوالفتاح نیریزی، متخلص به میر و معروف به آقا میرزا به خط نستعلیق نوشته و در سال ۱۳۰۸ در بمبئی منتشر کرده است.^۲ از این کتاب، چهار نسخه به شرح ذیل موجود است:

۱. نسخه شماره ۱۴۱۴۰، کتابخانه مجلس شورای اسلامی که نستعلیق و نوشته میرزا محمد علی، ولد آقا محمد حسن نیریزی است. در اول این نسخه، یادداشتی از شعاع شیرازی در مورد شاعر و مثنوی او وجود

۱. رک: نیریزی، محمدجعفر، خسرو و شیرین، مقدمه و شرح حال شاعر به قلم دکتر نورانی وصال، شیراز،

کتابفروشی معرفت، بی‌تا، ص ۳-۱۰

۲. همان، ص ۱۱

مقایسه خسرو و شیرین نظامی و خسرو و شیرین شعله نیری... / زینب علیزاده

دارد. در این یادداشت، از مثنوی دیگر مؤلف به نام یوسف و زلیخا یاد شده است. این نسخه ۱۶۳ برگ دارد و در ۱۲ شوال ۱۳۰۴ نوشته شده است.
آغاز:

به نام آنکه شیرین آفرین است	بر او از آفرینش آفرین است
به خوبان جایگاه خسروی داد	بتان را عشوه‌های معنوی داد

پایان:

سعادت یار دولت رهنمودش	قوی دل همچو کوه بیستونش
ازین فرهاد شهرها دولت و دین	منور چون دل خسرو ز شیرین ^۱

۲. نسخه شماره ۱۳۸۰۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که یک مجموعه است و خسرو و شیرین هم جزو آن است. این نسخه دارای ۱۴۱ صفحه است و از آغاز افتادگی دارد.
آغاز نسخه در آن بدین گونه است

یکی را پرسید از پروانه راز	که ای در کوی مشتاقان گرفتار
تورا معشوقه‌ای بس تند خو هست	به عینه حجت سنگ سبو هست

انجام:

نسیم عدل او دایم وزان باد	بهار گلشن خصم خزان باد
سعادت یار دولت رهنمودش	قوی دل همچو کوه بیستونش

در این مجموعه، کتاب «ملانصرالدین» که حکایت‌های طنز و فکاهی است نیز وجود دارد.

مشخصات نسخه: نستعلیق، در ۹ ربیع الثانی ۱۳۰۲ نوشته شده و ۱۸۸ برگ دارد.^۲

۳. نسخه بعدی، به شماره ۴۹۴، متعلق به مرکز احیاء میراث اسلامی است که سه هزار و پانصد بیت دارد و به شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا تقدیم شده است.
آغاز نسخه:

به نام آنکه شیرین آفرین است	بر او از آفرینش آفرین است
-----------------------------	---------------------------

پایان:

سعادت یار دولت رهنمودش	قوی دل همچو کوه بیستونش
ازین فرهاد شهرها دولت و دین	منور چون دل خسرو ز شیرین

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۸، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۳.

۲. همان، ج ۳۷، ص ۳۵۳ - ۳۵۴.

مقایسه خسرو و شیرین نظامی و خسرو و شیرین شعله نیریزی... / زینب علیزاده

این نسخه به خط نستعلیق است و ۱۲۷ برگ دارد.^۱

۴. آخرین نسخه، به شماره ۴۸۲۱، در اختیار کتابخانه ملی ملک است. در آن ذکر شده که اثر فرهاد و شیرین نام دارد و متعلق به میرزا محمد جعفر شعله نیریزی یا تبریزی است که آن را خسرو و شیرین هم خوانده‌اند. نسخه به خط شکسته نستعلیق است که در ۱۳۰۷ برای میرزا ابولحسن خان منشی باشی نوشته شده و ۱۳۰ برگ دارد.^۲

در چند جای دیگر نیز از این کتاب نام برده شده است، از جمله: *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۷، صفحه ۱۶۰ و جلد ۱۹، صفحه ۱۶۷^۳ که نام مؤلف را میرزا محمد جعفر تبریزی^۴، متخلص به شعله و کتاب او را مثنوی خسرو و شیرین معرفی کرده است. و در فرهنگ سخنوران، ص ۳۰۰ نیز از این کتاب نام برده شده است.

با مقایسه‌ای که میان نسخه شماره ۱۴۱۴۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی و نسخه تصحیح دکتر نورانی وصال انجام شد، این دو نسخه به جز چند مورد، شباهتهای زیادی با هم دارند. شانزده بیت آغاز هر دو نسخه دقیقاً یکی است، به طوری که ابتدا به نظر می‌رسد دکتر وصال از همین نسخه استفاده کرده است. بدین صورت که تا بیت

«عذار دلبران را لاله گون کرد / درون عاشقان را پر ز خون کرد» در هر دو نسخه وجود دارد. بعد از این بیت، در نسخه چاپی وصال ۲۱ آمده که در نسخه مجلس، اثری از این ابیات نمی‌بینیم. نسخه مجلس از بیت: «به ناف آهوان خون جگر کرد / برون زان خون ز ناقش مشک تر کرد» به بعد را دارد.

در ابتدای صفحه شش نسخه مجلس این بیت آمده است: «بر او در پنبه غفلت ز کوشم / به مغز افکن از آن داروی هوشم» هست که در نسخه چاپی وصال نیست. همچنین در صفحه هشتم نسخه مجلس بیت: «ملایک پاسبان آستانش / کهن فرشی در ایوان آسمانش» هست که در نسخه چاپی وصال نیست. البته بسامد این گونه اختلافات در این دو نسخه کم است. در ضمن صفحات زیادی از نسخه مجلس خوانا نیست. عنوان‌های بخش‌های هر دو نسخه تقریباً نزدیک به هم است، مگر مواردی که مصحح خود در تقسیم‌بندی ابیات داستان دست برده و برای منظم‌تر شدن، به هر بخش داستان، عنوانی متناسب با آن را داده است. در پایان نسخه نیز، نسخه مجلس یک بیت اضافه‌تر دارد:

سعدت یار دولت رهنمودش قوی دل همچو کوه بیستونش
ازین فرهاد شهرها دولت و دین منور چون دل خسرو ز شیرین

۱. حسینی اشکوری، سید احمد، فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۲، قم، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲.
۲. افشار، ایرج، و محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، وابسته به آستان قدس، ج ۳، (بخش اول)، تهران، ۱۳۶۱، ص ۵۷۶.
۳. الطهرانی، علامه شیخ آقا بزرگ، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۱۹ و مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۴. خیام پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، تبریز، چاپخانه شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان، ۱۳۴۰.

اما نسخه چاپی وصال، بیت آخر را ندارد^۱

۲. مقایسه دو روایت

در اینجا ما به مقایسه خسرو و شیرین نظامی و خسرو شیرین شعله نیریزی از لحاظ تشابه و تفاوت در روایت می‌پردازیم. طبیعی است که این دو اثر را می‌توان از جنبه‌های مختلف بررسی کرد، اما آنچه در اینجا مد نظر نگارنده است، مقایسه و سنجش ساختار روایی هر دو اثر و گاه ابعاد گوناگون مربوط به روایت آنهاست. شیوه ما به این گونه است که ابتدا قسمتی از روایت نظامی را می‌آوریم، سپس همان قسمت داستان را در روایت شعله بررسی می‌کنیم و به تفاوت‌ها و شباهت‌ها هم اشاره داریم.

الف- مقایسه حوادث داستان

آغاز داستان

نظامی اثرش را از تولد خسرو شروع می‌کند. خسرو، پسر هرمز و نوه انوشیروان است که در ناز و نعمت بزرگ شده و در همه هنرها سرآمد روزگار است. هرمز، رسم پدر را در دادگری پیشه کرده است. روزی خسرو بساط می و عشرت بر ده سرسبزی می‌گسترده. از قضا اسبش از کشتزار سبز رعیت می‌خورد و غلامش از تاکستان دهقانی خوشه‌ای انگور می‌چیند. به هرمز خبر می‌دهند که پسر بی‌رسمی کرده؛ اگر بیگانهای این کار را می‌کرد، پادشاه خان و مانش را نابود می‌کرد، ولی چون پسر خودش است، دستش برای مجازات او می‌لرزد؛ به همین سبب هرمز دستور داد تا اسبش را پی بریدند، غلامش را به صاحب تاکستان دادند، تختش را به صاحب خانه‌ای که خسرو شب را آنجا گذرانده بود دادند، تارهای چنگش را پاره کردند و ناخن مرد چنگی را هم شکستند. خسرو، پیران کهنسال را برای شفاعت نزد پدر فرستاد. هرمز چون پشیمانی پسر را دید، او را گرمی داشت. شب، خسرو نیای خویش، انوشیروان را در خواب می‌بیند که به او مژده می‌دهد که اگر چهار چیز با ارزشت را از دست داده‌ای، چهار چیز با ارزش دیگر در آینده نصیبت می‌شود: به جای غلام، دلارامی شیرین و زیبارو، به جای اسب، اسب تیزتکی به اسم شیدیز که باد به گرد او نمی‌رسد، تختی شاهانه چون درخت زرین و در برابر چنگ شکسته‌ات، نواسازی بارید نام نصیبت می‌شود.

روایت شعله، این قسمت داستان را ندارد و منظومه با توحید و مناجات شروع می‌شود که راوی با هنرمندی از عشق سخن گفته و ما را به داستان نزدیک می‌کند؛ سپس از سخن تعریف می‌کند و عشق را می‌ستاید. در این میان، حکایت و تمثیل هم می‌آورد و آن گاه وارد داستان می‌شود.

۱. مقاله‌ای با مشخصات زیر، در مورد سه نسخه خطی خسرو و شیرین شعله نیریزی، نگاشته شده است: کمیلی، مختار، «شعله نیریزی و ضرورت تصحیح انتقادی خسرو و شیرین وی»، آیینہ میراث، سال ششم، شماره دوم، ۱۳۸۷.

آشنایی خسرو و شیرین

در روایت نظامی از خسرو و شیرین، شروع قسمت اصلی داستان، یعنی آغاز عشق خسرو و شیرین، این گونه است که شاپور، ندیم خاص خسرو از مهین بانو و برادرزاده اش شیرین، نزد خسرو تعریف می‌کند. زنی از نژاد شاهان که از ازان تا ارمن زیر فرمان اوست و جز برادرزاده زیبایش، کسی را ندارد. خسرو با سخنان شاپور، شیفته شیرین می‌شود. شاپور را دنبال شیرین می‌فرستد تا شیرین را از دلدادگی اش آگاه کند و ببیند سر پیوند با او را دارد یا نه، اگر دلش با اوست، در طلبش بکوشد و اگر دلش با او نیست، سودای او را در خیال نهد.

در روایت شعله، داستان این گونه آغاز می‌شود که شیرین خوش و خرم در سبزه زار با ندیمه‌هایش به تفرج و عیش مشغول است. آوازه زیبایی شیرین همه جا را پر کرده. خسرو که آوازه زیبایی او را می‌شنود، دلش بی‌قرار او شده، شاپور را برای یافتن شیرین می‌فرستد و در صورت رضایت او، آوردنش را دستور می‌دهد. در این روایت، چیزی از مهین بانو گفته نشده و بیان نشده که شیرین برادرزاده اوست و به شاهزاده بودن شیرین هم اشاره‌ای نشده است.

شعله در این قسمت، از زاویه دید شیرین سخن می‌گوید. شیرین که با خاصان خود به تفرج رفته، وقتی چهره زیبایش را در آب زلال می‌بیند، از خود می‌پرسد لایق بهره‌مند شدن از این زیبایی کیست و خود پاسخ می‌دهد پادشاه یا پادشاه زاده‌ای لابد. از بیباری، دلش می‌گیرد و با خود می‌اندیشد اگر سر و کارش با عشق بیفتد و یار سزاواری بیاید، با غمزه‌اش چنان او را از پا در می‌آورد و خواب را از او می‌گیرد که مانند مجنون، از عشق خود او را به صحرا بفرستد. او در این افکار است که شاپور را می‌بیند که نشانه آشنایی بر چهره‌اش هویداست و نشانه مردانگی و فرزاندگی را در وجودش می‌بیند؛ او را می‌طلبد. شاپور که در دل زیبایی شیرین را می‌ستاید، ابتدا خود را صورتگری از کشور چین معرفی می‌کند که پیشه‌اش نقاشی و صورتگری است و به همه جا سفر می‌کند. شیرین از او می‌خواهد از افسانه‌های نغز جهان که دیده تعریف کند و بهترینش را برای او بگوید. شاپور که شیرین را مشتاق می‌بیند، می‌گوید که پس از سفرهای دراز، گذرش به مداین می‌افتد و باید حکایتی نغز از مداین برایش بگوید؛ ولی باید در خلوت بگوید که نامحرمان، لایق شنیدن این سر نیستند. شاپور، وصف خسرو را می‌گوید و برای تأیید حرف‌هایش، تمثال خسرو را به شیرین نشان می‌دهد. شیرین با دیدن تصویر، دلش از دست می‌رود و از عشق خود برای شاپور می‌گوید و از او درمان درد و راه چاره می‌خواهد. شاپور به شیرین می‌گوید که خسرو، پادشاهی مغرور است، ولی با این همه غرور از هجران تو در سوز و گداز است. اگر می‌خواهی به وصال او برسی، نباید به فکر آبرو و غرور باشی. باید به تنهایی پیش خسرو در مدائن بروی و به او اظهار علاقه کنی. او عاشق توست، ولی اگر از جانب معشوق کشتی نباشد، عشق از بین خواهد رفت. این سخنان، شیرین را شوریده‌تر می‌کند.

در روایت نظامی، شاپور وقتی به ارمن می‌رسد، از پیران دیری جایگاه تفرج شیرین را می‌پرسد؛ سپس پیش از شیرین و همراهانش به آنجا رفته، تصویر خسرو را که خودش نقش کرده، به درختی آویزان می‌کند و خود پنهان می‌شود. شیرین پس از دیدن تصویر، به آن دل می‌بازد. ندیمه‌هایش وقتی اوضاع را چنین

می بیند، تصویر را گرفته، پاره می کنند. وقتی بار دیگر شیرین تصویر را طلب می کند، می گویند دیوها آن را ربودند. روز بعد باز شاپور آن کار را تکرار می کند و شیرین باز به آوردن تصویر فرمان می هد و ندیمه ها از ترس شسوریده شدن شیرین، تصویر را پنهان می کنند و آن را کار دیوان می خوانند. روز سوم وقتی شاپور باز تصویر را بر سر شاخه درخت آویزان می کند و خود پنهان می شود، شیرین خود تصویر را برداشته، در آن می نگرد و اعتراف می کند که عاشق او شده است و به ندیمه هایش دستور می دهد نقاش و صاحب تصویر را پیدا کنند. ندیمه ها اطراف را جست و جو می کنند، ولی کسی را نمی یابند تا اینکه خود شاپور بیرون آمده، شیرین درباره تصویر از او سوال می کند. شاپور در خلوت، ماجرا را به شیرین می گوید و از خسرو تعریف می کند. وقتی شیرین را مشتاق می بیند می گوید می دانم که شیفته این تصویر زیبا شده ای؛ از من پنهان ندار. شیرین به شوریدگی و شیفتگی اش اعتراف می کند. شاپور هم از شیفتگی خسرو برای او می گوید. شیرین راه چاره از شاپور می خواهد. شاپور می گوید بدون اینکه به کسی چیزی بگویی، به بهانه شکار بر شبدیز سوار شو و به مدائن برو و این انگشتری پرویز را که به تو می دهم، همراه خودت ببر و به مشکوی پرویز که رسیدی، انگشتر را نشانشان بده؛ آنها تو را گرمی می داند و باش تا خسرو برسد.

در هر دو روایت، شاپور برای رساندن خبر دلدادگی آن دو دل داده، وارد عمل می شود. اما در روایت نظامی این شاپور است که شرح زیبایی شیرین را برای خسرو می گوید و او را عاشق می کند، ولی در روایت شعله خود خسرو وصف زیبایی شیرین را می شنود و بی تاب می شود. در هر دو روایت، خسرو، شاپور را به طلب شیرین به ارمن می فرستند. در این قسمت، تفاوت اندکی از لحاظ روایتی بین دو شاعر به چشم می خورد. شعله کمی از زاویه دید شیرین سخن می گوید که این قسمت در روایت نظامی وجود ندارد.

در روایت **نظامی**، شاپور ابتدا بدون هیچ حرف و آشنایی اولیه ای، تصویر خسرو را بر سر راه شیرین قرار می دهد و شیرین دل از دست می هد و تا سه بار این کار را تکرار می کند که این قسمت در روایت شعله نیست و پس از اینکه صاحب عکس را می خواهد، شاپور پیشش رفته و از خسرو برای او می گوید. شاپور در این روایت هم، درمان درد شیرین را پنهانی سفر کردن به مدائن برای پیوستن به یار می داند؛ البته اینجا نظامی اشاره می کند که شاپور انگشتر خسرو را برای شناسایی اهل حرمش به شیرین می دهد و شیرین با شبدیز، اسب تیز تک، روانه مدائن می شود. در روایت **شعله**، خبری از انگشتر خسرو نیست. در هر دو روایت، شیرین به بهانه تفرج و شکار، با ندیمه ها و همراهانش به صحرا می رود و اسبش را چنان تند می تازد که از آنان پیش می افتد و کاری می کند تا همراهان او را گم کنند و سپس راهی مدائن می شود.

در روایت **شعله**، شیرین پیش از ترک ارمن، خواب خسرو را می بیند و در خواب با او حرف میزند، ولی نظامی چنین صحنه ای را نیاورده است. در هر دو روایت، خسرو از ترس پدر از مدائن می گریزد و به سوی ارمن می آید؛ اما پیش از آن، به اهل حرمش سفارش شیرین را می کند و تأکید می کند که هر چه خواست، در اختیارش قرار دهند و با احترام با او برخورد کنند. در روایت **نظامی**، راوی توضیح می دهد که اختلاف خسرو با پدرش، بر سر این مسئله بوده که دشمنان خسرو برای بدنام کردن او پیش چشم پدرش، به نام او سکه ضرب کرده اند؛ ولی شعله وارد جزئیات نمی شود و به اینکه بگوید از ترس پدر گریخته، بسنده می کند.

در هر دو روایت، شیرین در راهش به مدائن از رنج راه خسته می‌شود؛ پس چشمه‌ای می‌بیند و برای شستن گرد راه از تن و رفع خستگی، کنار چشمه توقف می‌کند و تنش را در آب چشمه می‌شوید. این قسمت داستان در هر دو روایت یکسان است. هر دو شاعر، ابیاتی در توصیف چشمه دارند و همچنین ابیات زیبایی در توصیف شیرین و آب تنی‌اش در آب چشمه.

در هر دو روایت، خسرو او را در چشمه می‌بیند و به خاطر شرم شیرین، نگاهش را بر می‌گرداند و شیرین به سرعت آنجا را ترک می‌کند؛ ولی در دل آرزو می‌کند که این جوانی که تبارش به شاهان می‌ماند و لباس‌هایش نه، خسرو باشد. خسرو هم که از دیدن شیرین و زیبایی‌اش حیرت زده و آشفته شده، حسرت زده آنجا را به مقصد ارمن ترک می‌کند.

در هر دو روایت، وقتی شیرین وارد مشکوی خسرو می‌شود، با حسادت اهل حرم او مواجه می‌شود. در روایت **نظامی**، شیرین از خود برای کنیزکان مشکو سخن زیادی نمی‌گوید و به همین بسنده می‌کند که انگشتر را نشان دهد و بگوید وقتی خسرو خودش آمد، برایتان توضیح می‌دهد. در روایت **شعله** هم وقتی شیرین جای خالی خسرو را می‌بیند ناراحت شده، مورد حسادت کنیزکان خسرو قرار می‌گیرد. در این قسمت در روایت دو شاعر، تفاوتی مشاهده می‌شود.

در روایت **شعله**، شیرین پس از اندوهناکی از جایگاه خالی خسرو، به شاپور عتاب می‌کند که چرا دلش را شیفته خسرو کرده و او را روانه مدائن کرده و حالا که او به اینجا آمده، خسرو نیست و شاپور او را دلداری می‌دهد. شیرین هم کمی آسوده می‌شود و از شاپور قصری می‌خواهد که دور از حرم خسرو باشد و خود به تنهایی آنجا منتظر خسرو بماند. شاپور فرمان ساختن قصر را به بنایان می‌دهد؛ ولی در روایت **نظامی** در این قسمت از شاپور خبری نیست و شیرین برای آنکه نمی‌توانسته کنیزکان خسرو را تحمل کند، خود از اهل حرم می‌خواهد در جای خوش آب و هوایی برایش قصری بسازند، که کنیزکان از حسادت، مکان بد آب و هوایی را برای او انتخاب می‌کنند؛ اما در روایت **شعله** سخنی از انتخاب مکان بد آب و هوا نیست.

در این قسمت، نظامی ادامه داستان را این‌گونه روایت می‌کند که خسرو به ارمن می‌گریزد و با استقبال مهین بانو، عمه شیرین، روبه‌رو می‌شود. مدتی در ارمن می‌ماند. شاپور پس از مدتی خدمت خسرو می‌رسد و رسیدن شیرین به مدائن را گزارش می‌دهد. خسرو هم آن را به مهین بانو می‌گوید. مهین بانو شاد می‌شود و اسی به نام گلگون را که هم‌تک شبدیز است، به خسرو می‌دهد و از او می‌خواهد که دنبال شیرین برود. خسرو، شاپور را با گلگون، راهی مدائن می‌کند. شاپور سراغ شیرین می‌رود و به او مژده می‌دهد؛ سپس همراه شیرین، راهی ارمن می‌شود. از طرف دیگر به خسرو خبر می‌دهند که دشمنان، پدرش را کور و زندانی کرده‌اند و پدرش و درباریان دنبال او فرستاده تا انتقامش را از دشمنان بگیرد و تاج و تخت را بستاند؛ به همین دلیل هنوز شیرین به ارمن نرسیده که خسرو به جانب مدائن می‌رود تا تاج پادشاهی را پس بگیرد و به کشور سامان دهد. این قسمت داستان، در روایت **شعله** وجود ندارد.

دیدار خسرو و شیرین

در روایت نظامی، برای بار دوم بهرام چوبین مردم را ضد خسرو می‌شوراند و حمله نظامی‌ای ضد او را موجب می‌شود که این باعث گریختن خسرو می‌گردد. خسرو مدتی را در موقان می‌گذراند و از آنجا به شکار می‌رود. از آن سو شیرین هم برای شکار آمده، و دو دلداه همدیگر را می‌بینند و یک ماه به شکار و نشاط مشغول می‌شوند. خسرو در پی نزدیک شدن بیشتر به شیرین است. شیرین که به عمه‌اش قول داده جز از راه زناشویی تسلیم خسرو نشود، هوشیار و مراقب خسرو است و آخر وقتی اصرارهای پی در پی او را می‌بیند، به او نهیب می‌زند که دشمن کشورت را اشغال کرده و تو باید پی نیکنامی باشی. مرا می‌توانی بعداً به دست بیاوری.

خسرو با ناراحتی، شیرین را ترک می‌کند. این قسمت داستان که نظامی به زیبایی هر بیتش را توصیف کرده، در روایت شعله وجود ندارد. در روایت نظامی، خسرو پس از اینکه از شیرین جدا می‌شود، به روم می‌رود و با کمک قیصر روم، بهرام را شکست می‌دهد و تاج و تختش را پس می‌گیرد، آن‌گاه به تخت می‌نشیند و با مریم، دختر قیصر ازدواج می‌کند؛ یک ازدواج سیاسی. پس از اینکه اوضاع کشور آرام می‌شود، غم شیرین در دل خسرو زنده می‌شود؛ ولی چون با قیصر پیمان بسته غیر از مریم زن دیگری نداشته باشد، نمی‌تواند حرفی از شیرین بزند. خودش را به نشاط و شراب مشغول می‌کند. از طرفی شیرین پس از مرگ مهین بانو به سلطنت می‌نشیند؛ اما پس از یک سال حکومت، عشق را بر سلطنت ترجیح می‌دهد و سلطنت را رها کرده، به مداین می‌آید.

خسرو که غم شیرین در دل دارد، چون از آمدن شیرین به مدائن آگاه می‌شود از مریم اجازه می‌خواهد که او را به مشکوی پرستاران خودش بیاورد که اندکی از بدنامی شیرین در راه عشق او از بین برود؛ ولی مریم نمی‌پذیرد و خسرو را به خودکشی تهدید می‌کند. خسرو که فضا را این‌گونه می‌بیند، به شاپور دستور می‌دهد شیرین را پنهانی به قصرش بیاورد تا دیداری تازه کنند، ولی شیرین حاضر نمی‌شود رابطه‌ای پنهانی با خسرو داشته باشد. در هر دو روایت، این قسمت وجود دارد. نظامی این قسمت را پس از «نپذیرفتن مریم شیرین را» و قبل از «داستان فرهاد» آورده است و شعله آن را پس از «آگاه شدن خسرو از مرگ فرهاد» گنجانده است.

عشق فرهاد

در روایت شعله، شیرین از قصری که برایش ساخته‌اند، دیدن می‌کند و راوی، ابیاتی هم در توصیف باشکوهی قصر می‌آورد؛ ولی در روایت نظامی، از باشکوهی قصر و دیدار شیرین سخنی به میان نمی‌آید. نظامی آن قصر را زندان سرای تنگ می‌خواند.

شعله به خوبی، حالات شیرین را در دوری از خسرو توصیف می‌کند و می‌گوید شیرین چون از هجران آشفته بود، همراهانش برای دلجویی از او هرچه می‌خواست فراهم می‌کردند. خوراک شیرین شیر بود و چون راه گله چوپان تا قصر شیرین دور بود، به دست آمدن شیر به آسانی مقدور نبود؛ از این رو شاپور برای حل

این مشکل، دوست مهندسی به نام فرهاد را به شیرین معرفی می‌کند که در معماری استاد است و پیشه‌اش سنگ فرسایی است. در روایت نظامی هم این قسمت به همین گونه آمده است.

در روایت **شعله**، فرستاده‌ای دنبال فرهاد می‌فرستند. فرهاد پس از شنیدن سخنان فرستاده، در رفتن تردید می‌کند؛ چون می‌اندیشد سراسر این خواهش افسون است؛ اما جذبه‌ای نهانی او را وادار به رفتن می‌کند. در اینجا راوی کمی از فرهاد می‌گوید که دلش با دیدن قصر شیرین گواهی داد که اینجا برای او جایگاه خطر است؛ ولی او به حرف دلش اهمیت نمی‌دهد. شاپور شیوه کار را برای فرهاد شرح می‌دهد. فرهاد اسم و رسم صاحب قصر را می‌پرسد. شاپور برایش از شیرین می‌گوید. فرهاد با شنیدن حرف‌های شاپور دلش آشفته شیرین می‌شود؛ با این حال به صحرا می‌رود و کارش را شروع می‌کند.

در روایت **نظامی**، شیرین بدون هیچ واسطه‌ای خود، خواسته‌اش را برای فرهاد توضیح می‌دهد و فرهاد هم با دیدن شیرین دل از دست می‌دهد. در روایت نظامی گویی این قسمت داستان منطقی‌تر پرداخت شده است؛ چه فرهاد با دیدن شیرین دل از دست می‌دهد، نه فقط با شنیدن وصف او و با آگاهی از عاشقی خسرو به او.

در روایت **نظامی** به شیرین خبر می‌دهند که فرهاد در مدت یک ماه، کار کردن جوی را به پایان برده است. شیرین شاد می‌شود و او را به حضور می‌طلبد و دو گوشواره خود را برای تشکر به او هدیه می‌دهد، ولی فرهاد آن گوشواره‌ها را گرفته، درپای شیرین می‌اندازد و خودش آواره دشت و کوه می‌شود.

در روایت **شعله**، فرهاد پس از دستور شاپور، مشغول کار می‌شود. راوی در این قسمت، شرح شوریدگی و سوز و گداز عشق فرهاد و جد و جهدش برای انجام دادن خواسته شیرین را توصیف می‌کند. خدمتکاران زر و سیم به پای فرهاد میریزند، ولی فرهاد هیچ کدام را نمی‌پذیرد. خدمتکاران به شیرین خبر می‌دهند که او پاداشی قبول نمی‌کند؛ سر شوریده‌ای دارد و آه سوزناکی. نمی‌دانیم مرادش چیست. شیرین با اینکه در دل می‌داند درد فرهاد چیست، در ظاهر اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌گوید کسی که بی‌مزد کار می‌کند یا شوریده و دیوانه است یا خیال بیهوده و محالی در سر دارد. او را طلب می‌کند. پیش از آنکه فرهاد به حضورش بیاید، خود را می‌آراید. فرهاد با دیدن شیرین سرتا پای وجودش شعله ور شده، از خود بی‌خبر می‌شود. شیرین وقتی حال او را می‌بیند، می‌فهمد که کار مشکل شده است. از او علت آشفستگی‌اش را جویا می‌شود. فرهاد که با شنیدن صدای شیرین، روان رفته‌اش باز می‌گردد، جواب می‌دهد که وقتی صیادی با تیری صیدی را می‌زند، نیازی نیست بداند حالش چطور است. در اینجا گفت‌وگویی که بین شیرین و فرهاد صورت می‌گیرد شبیه گفت‌وگویی است که بین فرهاد و خسرو هم آمده است. البته گفت‌وگوی شیرین و فرهاد در منظومه نظامی نیست.

در این قسمت داستان، از لحاظ روایت تفاوتی به چشم می‌خورد. در روایت **شعله**، شیرین وقتی شدت شوریدگی فرهاد را می‌بیند و سؤالاتی از او می‌پرسد، با خود می‌گوید او آن قدر شوریده و شیدا است که اگر رها شود، کارش به رسوایی می‌انجامد، بنابراین افسونی می‌زند و او را به کاری می‌گمارد که در عالم یادگار بماند. به او می‌گوید در این نزدیکی کوهی بیستون نام وجود دارد که بسیار بلند است، اما راه آن بسیار تنگ

و باریک است. بالای آن، چشمه‌ای شیرین و باصفا وجود دارد که مثل رگ ابر بهاری مدام جاری است. تو باید این کوه را بفرسای. طاقی و کنارش صفاهی دلکش بسازی و زیر آن صفاه حوض پرنگاری درست کنی. آنجا هوایی خوش دارد تا نشستگاه شیرین شود و دمی از اندوه بیاساید. کوهکن که از شدت عشق، سخنان شیرین را نمی‌فهمد، خواسته‌اش را می‌پذیرد. وقتی که از مشکو بیرون می‌آید، می‌فهمد که شیرین از او چه خواسته، پس با جان و دلش شروع به کار می‌کند. این قسمتی که شعله آورده، در خسرو و شیرین نظامی نیست.

در روایت **نظامی** وقتی شرح عاشقی فرهاد در کوی و برزن می‌پیچد، خسرو از سرحدات، به فکر چاره‌جویی می‌افتد. ابتدا نقشه قتل او را می‌کشد، سپس پشیمان می‌شود. پس از مشورت با بزرگان به این نتیجه می‌رسد که به فرهاد زر و سیم بدهد و اگر نپذیرفت، او را به کار کوه کردن بگمارد که روزگارش در آن کار سرآید. خسرو، فرهاد را می‌طلبد و پس از مناظرهای که با او دارد، وقتی شوریدگی او را در عشق می‌بیند، به او می‌گوید که بر گذرگاه من کوهی است که راه عبور مرا دشوار ساخته؛ از تو می‌خواهم که آن کوه را از سر راه من برداری. فرهاد می‌پذیرد؛ به شرطی که خسرو پس از آن، از شیرین دست بردارد. خسرو از این خواهش گستاخانه عصبانی می‌شود؛ ولی چون می‌داند که فرهاد نمی‌تواند چنین کاری بکند، پیشنهادش را می‌پذیرد. فرهاد به صحرا می‌رود و کارش را شروع می‌کند.

در روایت **شعله**، فرهاد شوریده مشغول کردن کوه می‌شود. ابتدا به یاد شیرین روی سنگی نقش شیرین را می‌نگارد. هر قسمت از پیکرش را که می‌کشد، به گونه‌ای شوریده می‌شود. در این قسمت شیرین برای دیدن پیشرفت فرهاد به بیستون می‌آید. این قسمت هر دو روایت، تقریباً شبیه به هم هستند؛ تنها تفاوت کوچکی که وجود دارد، این است که در نظامی آن روز شیرین بر اسبش، گلگون سوار نمی‌شود.

در روایت **شعله**، شیرین به یارانش می‌گوید باید کار کوهکن را ببینم؛ اگر مشغول کار باشد، معلوم است عاشق است. باید از او دلجویی کنم. وقتی فرهاد شیرین را می‌بیند، از شادی سر از پا نمی‌شناسد و از بالای کوه می‌غلتد. چون اسب شیرین یارای بالا آمدن از کوه را ندارد، فرهاد، گلگون و شیرین را که بر آن سوار است، به دوش گرفته و به بالای بیستون می‌آورد. شیرین نقش خودش را بر سنگ می‌بیند و ساغری می‌به فرهاد می‌دهد، سپس از کوه پایین می‌آید و فرهاد دوباره مشغول کار می‌شود.

در روایت **نظامی**، شیرین ساغری شیر به فرهاد می‌دهد و تفاوت آن با شعله در این است که در نظامی هنگام برگشتن، اسب شیرین می‌لغزد و فرهاد برای جلوگیری از افتادن شیرین، او و اسبش را به دوش می‌گیرد و تا قصر می‌رساند، درحالی که در شعله این اتفاق، موقع رفتن به بالای کوه است.

شعله، رفتن خسرو به روم و ازدواج با مریم را در این قسمت آورده است؛ البته از لحاظ جزئیات، شبیه روایت نظامی است. مناظره خسرو و فرهاد را هم شعله در این قسمت داستان می‌آورد؛ یعنی پس از کوه کردن فرهاد و دیدار شیرین از او.

در روایت **شعله**، وقتی خسرو از فرهاد و سوز عشقش به شیرین آگاهی می‌یابد و پس از مناظره با فرهاد

و دانستن شدت عشقش، کارکندن کوه را از او می‌خواهد و برای انجام این کار، او را به شیرین سوگند می‌دهد. فرهاد می‌داند با پذیرفتن آن شرط، جانش را به قمار می‌گذارد؛ با این حال می‌پذیرد و مانند روایت نظامی، برای خسرو شرط می‌گذارد.

در این قسمت، **شعله** این بخش را دارد که شیرین از فرهاد می‌خواهد ایوان و طاقی از سنگ، روی کوه بیستون بسازد که این، در روایت نظامی نیامده است. چندی که می‌گذرد، جاسوسان به خسرو خبر می‌دهند که قسمت سخت کار تمام شده و اگر فرهاد همین طور تیشه بزند، کار تا چندی دیگر تمام می‌شود. در اینجا نقشه‌ای که خسرو برای سست کردن و در واقع هلاک کردن فرهاد می‌کشد، در هر دو روایت یکسان است.

خسرو مرد تبه‌کاری و بی‌مغزی را به بیستون می‌فرستد تا خبر دروغین مرگ شیرین را به فرهاد بدهد. فرهاد خبر را باور کرده، از طاق بیستون به پایین کوه می‌غلند. او تیشه را به فرق خود فرو می‌آورد و مرگ را بر زندگی بدون شیرین ترجیح می‌دهد.

در خسرو و شیرین **شعله**، راوی به قسمت پس از مرگ فرهاد و خبر شدن شیرین و رفتن به بالین او بیشتر از نظامی می‌پردازد و جزئیات رفتن شیرین به بالین فرهاد را شرح می‌دهد. در صورتی که نظامی از این قسمت به سرعت می‌گذرد. شاید به همین دلیل است که نام این منظومه، شیرین و فرهاد بوده است. در روایت **نظامی** پس از مرگ فرهاد، خسرو نامه‌ای در تعزیت مرگ فرهاد برای شیرین می‌نویسد که سراسر کنایه و طنزهای زهرآلود خسرو است. شیرین جز شکیبایی چاره‌ای ندارد. پس از چندی مریم می‌میرد. خسرو به خاطر احترامش، آیین سوگواری را چنان که باید به جا می‌آورد. شیرین هم چون از مرگ مریم آگاه می‌شود، به سبب احترام خسرو مدتی از شادی کردن دست می‌کشد و سپس نامه‌ای نیش‌دار و آمیخته به طنز و کنایه در تعزیت مریم به خسرو می‌نویسد. خسرو در می‌یابد که این جواب خودش است در نامه‌ای که برای تعزیت مرگ فرهاد به او نوشته است.

در روایت **شعله**، خبری از نامه‌نگاری خسرو و شیرین در مرگ مریم و فرهاد نیست، ولی روایت مرگ مریم، در هر دو یکسان است.

ازدواج خسرو و شکر

در روایت **نظامی**، خسرو روزی وصف خوبرویی به نام شکر را می‌شنود. او که از ترشرویی شیرین دلخور است، دلش به شکر مایل می‌شود. پنهانی به اصفهان می‌رود و از احوال شکر جويا می‌شود. همه بر پاکدامنی او گواهی می‌دهند و خسرو شکر را به کابین خودش در می‌آورد. پس از مدتی از شکر هم خسته می‌شود و دلش باز هوای شیرین را می‌کند.

در روایت **شعله** هم خسرو وصف شکر را می‌شنود، سراغش می‌رود و او را به کابین خود در می‌آورد. در روایت **شعله**، شکر را به خوبرویی معرفی می‌کنند و اینکه کسی غیر از نام تا به حال چیزی از او نشینده؛ ولی در روایت نظامی شکر ابتدا کسی معرفی می‌شود که چون لاله با همه جام می‌گیرد و چون باد همه جا آرام

می‌گیرد و کسی که او را یک شب در آغوش بگیرد، هیچ وقت خاطره هم آغوشی با او را فراموش نمی‌کند. شعله مانند نظامی وارد جزئیات دیدار خسرو و شکر نمی‌شود و قسمت رفتن خسرو پیش شکر و فرستادن کینیز خود را نزد او و بوی بد دهان خسرو و درمان آن توسط شکر، در روایت شعله وجود ندارد. در روایت **نظامی**، خسرو وقتی می‌فهمد که نمی‌تواند بر دوری شیرین صبر کند، برای نرم کردن شیرین، شاپور، یعنی تنها مونس تنهایی‌های شیرین را پیش خود می‌خواند و از ندیمان خاص خود می‌گرداند و اجازه نمی‌دهد به حضور شیرین برود. بر شیرین هفته‌ای می‌گذرد و اندوه بر دلش سنگینی می‌کند و قرارش نمی‌ماند. شبی با خدای خود راز و نیاز می‌کند و از خدا طلب کمک می‌کند. در روایت **شعله**، ابتدا شاعر ابیات زیبایی در مقایسه شیرین و شکر می‌آورد و سپس خسرو به مدائن می‌رود و شیرین از خدا کمک می‌طلبد. در روایت شعله قسمتی که خسرو شاپور را به نزد خود می‌خواند تا شیرین تنها بماند، وجود ندارد. در هر دو روایت، خسرو برای شکار به حوالی قصر شیرین می‌رود. شیرین به محض خبردار شدن نزدیکی خسرو به قصرش، چون پروای نام و ننگ دارد، درهای قصر را می‌بندد و دستور می‌دهد خیمه‌ای بیرون قصر برای خسرو بنا کنند و درونش را زینت دهند. در هر دو روایت، شیرین خود را می‌آراید و بر بالای قصر می‌رود و به خسرو که حیرت زده و آزرده پیغام فرستاده که چرا در را به رویش بسته است، می‌گوید: اگر مهمان ما هستی، ناز مکن و به جایی که برایت آماده کرده‌اند بنشین! من از بالای قصر با تو سخن می‌گویم. صحبت‌های خسرو و شیرین در این قسمت در هر دو روایت چندان تفاوتی با هم ندارند. در روایت نظامی وقتی خسرو از شیرین ناامید می‌شود و با خشم آنجا را ترک می‌کند و به لشکرگاه می‌رسد، با شاپور درد دل می‌کند. شاپور او را دلداری می‌دهد، به صبر می‌خواند و امید می‌دهد؛ در روایت شعله این قسمت وجود ندارد.

راه عشق هموار می‌شود

در روایت **نظامی** وقتی شیرین خسرو را از خود می‌راند، پشیمان می‌شود و تنها به سوی لشکرگاه می‌آید. شاپور او را می‌شناسد و احوالش را جویا می‌شود. شیرین ماجرا را تعریف می‌کند و از شاپور قول می‌گیرد که دو کار برای او انجام دهد: یکی اینکه چون روز شود و خسرو بزم عیش ترتیب دهد، شاپور شیرین را در مکان مناسبی بنشانند، بی‌آنکه خسرو او را ببیند تا او خسرو را تماشا کند و دوم اینکه شاه را راضی کند که به آیین تمام او را به کابین خودش درآورد. شاپور قول می‌دهد این دو کار را انجام دهد. چون روز می‌شود، خسرو از خواب نیکی که دیده است، برای شاپور می‌گوید و شاپور آن را در رسیدن به کام دل تعبیر می‌کند. وقتی روز می‌شود و بزم ترتیب می‌دهند، شاپور شیرین را در محل مناسبی می‌نشانند و باربد و نکیسا آغاز به نواختن می‌کنند. حاضران باده می‌خورند و وقتی مجلس از اغیار خالی می‌شود و خسرو سرمست از باده است، شیرین از شاپور می‌خواهد که نکیسا را جایی بنشانند که هر چه را شیرین به او می‌گوید بخواند. باربد هم در مقابل، از زبان خسرو می‌خواند. شیرین غم دل به نکیسا می‌گوید و نکیسا با آواز و ساز، آن را به گوش خسرو می‌رساند. باربد هم از زبان خسرو می‌خواند.

در آخر شیرین بی طاقت می شود و فریادی می کشد. خسرو هم با او هم آواز می شود. شیرین از خیمه بیرون می آید و قرار بر این می شود که یک امشب با هم شاد باشند و فردا خسرو مقدمات خواستگاری و ازدواج را فراهم کند. آن شب را به بزم و عیش و باده گساری می گذارند و فردا روز خجسته ای را برای عروسی تعیین می کنند.

در روایت **شعله**، خبر از این همه طول و تفصیل نیست. در این روایت، وقتی شیرین پشیمان می شود، تنها به سمت قصر خسرو حرکت می کند. شاپور او را می بیند و به خسرو خبر می دهد. مانند روایت نظامی آنها شب را کنار یکدیگر به بزم و عیش و شادی و شراب می گذرانند و قرار بر ازدواج می شود. در روایت **شعله**، آواز خوانی باربد و نکیسا از زبان خسرو و شیرین وجود ندارد. در خسرو و شیرین نظامی وقتی به آیین تمام، خسرو شیرین را به قصر خودش می آورد، شب عروسی شیرین به او سفارش می کند که می نخورد، خسرو به شیرین قول می دهد، ولی به قولش عمل نمی کند و آن شب، بسیار مست می شود. شیرین مادرخوانده اش را که پیرزنی فرتوت است، به جای خودش به اتاق می فرستد؛ ولی خسرو با وجود مستی بسیار، پیرزن را از شیرین باز می شناسد و آشفته می شود، سپس به خواب می رود. در روایت **شعله**، این قسمت وجود ندارد و فقط ابیاتی در توصیف شب زفاف و دیدن خسرو و زیبایی های شیرین آورده است.

سرانجام کار

پس از چندی که خسرو با کامرانی در کنار شیرین روزگار می گذراند، شیرین به او اندرز می دهد و او را به عدل و داد و توجه به زیر دستان می خواند. این قسمت در هر دو روایت یکسان است. در خسرو و شیرین **شعله**، در این قسمت می آید که شیرین، آوازه پیامبری را در عرب می شنود که به راست کرداری و نیکی مشهور است؛ پس خسرو را به اطاعت و خدمت او می خواند؛ اما خسرو زیر بار نمی رود و حتی وقتی پیامبر برای او نامه ای می نویسد و به اسلام دعوتش می کند، او نامه را پاره می کند. پیامبر نفرینش می کند، بختش برمی گردد و همه کارهایش نابسامان شده، اسباب زوالش فراهم می شود. خسرو، پسری شیرویه نام دارد که به فرمان پدر، در کاخ زندانی است. بزرگان او را آزاد کرده، تاج بر سرش می نهند. او هم پدر را از تخت به زیر کشیده، همراه شیرین به تیسفون می فرستد. خسرو در کنار شیرین، روزگار سختی را تحمل می کند. در روایت **نظامی**، این طور آمده که خسرو از مریم پسری شیرویه نام دارد که بسیار بدسرشت است و خسرو از دستش به عذاب است. او دلش به شیرین مایل است. حتی در روز عروسی شیرین و خسرو، او که کودکی ده ساله بوده، می گوید کاش شیرین زن من بود. در فرصتی مناسب، شیرویه به جای پدر بر تخت می نشیند. پدرش را در بند می کند و جز شیرین کسی را اجازه نمی دهد به دیدارش برود. خسرو در کنار شیرین، نامالایمات را تحمل می کند. شبی خسرو و شیرین خلوت کرده اند. شیرین برای خسرو افسانه می گوید تا درد روزگار را فراموش کند. خسرو خوابش می برد و خواب در شیرین هم اثر می کند. ناگاه دیو سیرتی از گوشه ای بیرون جسته و دشنه ای در جگرگاه خسرو فرو می کند. مقداری که از خسرو خون می رود، تشنه می شود، می خواهد شیرین را بیدار کند؛ ولی پشیمان می شود و با خود می گوید او همه شب نخفته، باید

بخواید. خسرو می‌میرد و شیرین با رطوبت خون گرم شاه، از خواب بیدار می‌شود. در روایت **شعله بزرگان** که می‌بینند خسرو زندانی است، از او در هراس هستند که مبادا بند از پا بگشاید که اگر این اتفاق بیفتد، آنها دیگر در آن کشور جای نخواهند داشت؛ پس، از شیرویه می‌خواهند فرمان کشتن خسرو را بدهد و گرنه خود او را خواهند کشت. شیرویه از ترس، سکوت می‌کند. دلسختی را برای کشتن خسرو می‌فرستند. خسرو سر بر زانوی شیرین گذاشته است. شاه به خواب می‌رود. وقتی آن فرستاده برای کشتن او می‌آید، لرزه بر اندام شیرین می‌افتد. خسرو بیدار شده، متوجه قضیه می‌شود. طشت آب می‌طلبد. خود را می‌شوید و معطر می‌کند؛ سپس موبد را می‌خواهد و شیرین را در آغوش می‌گیرد. آن دیو سیرت، دشنه را به پهلوی خسرو فرو می‌برد و شاه در خون خود می‌غلند. تفاوتی که این قسمت از لحاظ روایتی دارد، این است که در نظامی کسی که برای کشتن خسرو می‌آید به او فرصت بیدار شدن را هم نمی‌دهد؛ ولی در روایت **شعله**، خسرو قبل از مرگ، خود را شستشو می‌دهد و معطر می‌کند و سپس در آغوش شیرین جان می‌سپارد. در روایت نظامی، شیرین خواب است و خسرو بیدارش نمی‌کند ولی در روایت **شعله**، شیرین بیدار و شاهد ماجرا است. از اینجا تا انتهای داستان، روایت نظامی و **شعله** یکسان است. شیرویه که از قبل دلش به شیرین مایل است، به او پیغام می‌فرستد که یک هفته در سوگ خسرو عزاداری می‌کنیم، سپس تو را به شبستان خودم میبرم و بیشتر از پدرم تو را گرامی می‌دارم. شیرین به ظاهر می‌پذیرد و در مراسم سوگواری، لباس‌های خوب می‌پوشد و خود را می‌آراید، به گونه‌ای که همگان گمان می‌کنند او غمگین نیست و شیرویه چنین می‌پندارد که لابد دلش به او مایل است. وقتی جنازه خسرو را در دخمه می‌گذارند و شیرین با او تنها می‌ماند، جای زخم دشنه خسرو را می‌بوسد و آن گاه با دشنه‌ای که در لباس پنهان کرده، پهلوی خود را می‌درد و به خسرو می‌پیوندد.

ب- بررسی شخصیت‌ها و پرسوناژها

روایت نظامی:

شخصیت‌های اصلی: خسرو، شیرین، فرهاد و شاپور.

شخصیت‌های فرعی: مهین بانو، مریم، شکر، هرمز، بزرگ امید، بارید و نکیسا.

روایت شعله:

شخصیت‌های اصلی: خسرو، شیرین، فرهاد و شاپور

شخصیت‌های فرعی: مریم و شکر

شیرین: شیرین برای نظامی نماد یک زن آرمانی است. شاید دلیلش همان باشد که او این شخصیت را از روی شخصیت آفاق، زن محبوبش ساخته است. در اثر **شعله** هم که از خیلی جهات شبیه نظامی است، شخصیت شیرین تقریباً همین رنگ و بو را دارد. او تجسم پاکدامنی و بکارت است. با اینکه ویژگی‌های

انسان معمولی با زندگی عادی را دارد، ولی شخصیت او و سیر حوادث، همان طوری که راوی می‌خواهد پیش می‌رود. او دختری است که در کنار عمه‌اش در ناز و نعمت پرورش یافته، کارش تفریح و تفرج و چوگان بازی و با ندیمان به شکار رفتن است. یکباره حادثه، دیدن تصویر خسرو و عاشق او شدن، مسیر زندگی‌اش را برای همیشه تغییر می‌دهد. شخصیت او در این مسیر متحول می‌شود و این اصل داستانی را ابتدا نظامی و سپس شعله به تقلید از او به خوبی رعایت کرده‌اند. این تحول از همان ابتدای داستان به چشم می‌خورد. او با اینکه دختری نازپرورده است، به خاطر احساسش، رنج تنها سفر کردن، سرزنش‌های احتمالی عمه و اطرافیان و ترک زندگی راحت را به جان می‌خورد و به ارمن سفر می‌کند. او رنج سال‌ها ماندن در آن قصر دل‌تنگی‌ها را تاب می‌آورد و حتی به خاطر خسرو، از پادشاهی دست می‌کشد!

خسرو: خسروی که در هر دو روایت می‌بینیم، شخصیتی نزدیک به هم دارند. ابتدا پادشاه زاده‌های غرق در نعمت و مغرور و سپس پادشاهی درگیر مسائل سیاسی و سرمست از قدرت و جوانی و رفاه که هر چه را و هر که را اراده کند، به دست می‌آورد و در هر دو زمان هم، خام در عشق. می‌توان گفت شخصیت اصلی داستان، خسرو است؛ زیرا خسرو تنها شخصیتی است در داستان که ما از ابتدای تولد همراهش هستیم و سیر زندگی‌اش را جزء جزء دنبال می‌کنیم و بقیه شخصیت‌ها، همه به نوعی در خدمت نشان دادن شخصیت و سیر زندگی او هستند. عشقی که بین او و شیرین پیش می‌آید، بر خلاف عشق فرهاد، عشقی زمینی و مربوط به زندگی معمولی است، اما ابتدا بیشتر رنگ هوس دارد تا عشق و هر چه به آخر داستان نزدیک‌تر می‌شویم و بیشتر خسرو برای به دست آوردنش تلاش می‌کند، بیشتر رنگ عشق به خود می‌گیرد.

فرهاد: هنرمند ساده‌دل دیوانه‌وار عاشق. به نظر می‌رسد برای فرهاد، نفس عشق و عاشق بودن، بیشتر از سوژه عشق مهم است. فرهاد آمادگی پذیرفتن عشقی دیوانه کننده را داشت و شیرین فقط بهانه‌ای بود که آن استعداد درونی فرهاد را آشکار کرد. به همین دلیل است که او حتی با اینکه عشق، ذره ذره او را ذوب می‌کند، باز به صورت ظاهری به شیرین اظهار عشق نمی‌کند. او تمثال معشوقه را می‌خواهد، نه خودش را. او به شیرین که به میل خود برای دیدن او به کوهستان آمده، اظهار عشق نمی‌کند؛ ولی در مقابل نقش او بر سنگ، شبانه روز راز و نیاز می‌کند. در واقع عشق برای فرهاد به معنای ایجاد ارتباط بین دو فرد زنده نیست، بلکه دل مشغولی یک عاشق ناکام است با خودش.

شعله به قسمت پیش از آمدن فرهاد به درگاه شیرین، بیشتر از نظامی پرداخته است. در آنجا از زبان فرهاد حرف می‌زند. به نظر می‌رسد شعله چون قصد داشته به عشق فرهاد هم مانند عشق خسرو و شیرین شکوه خاصی بدهد، صحنه عاشق شدن فرهاد بر شیرین را هم مانند عاشق شدن خسرو و شیرین به هم، از راه توصیف شاپور آورده است؛ چون پس از توضیحات شاپور از شیرین است که فرهاد با وجود آگاهی از عشق خسرو، باز دیوانه وار عاشق شیرین شده، حاضر به کندن جوی شیر می‌شود.

شخصیت فرهاد با آن اندام ستبر و کوه مانند، آنقدر پاک و بی‌آلایش تصویر شده که وقتی سوز عشق،

مقایسه خسرو و شیرین نظامی و خسرو و شیرین شعله نیری... / زینب علیزاده

آرامش را از او می‌گیرد گمان می‌کند که هرکس دلی دارد، باید چون او بسوزد^۱.

چنان پنداشت آن دل‌داده مست که سوزد هر که را چون او دلی هست
کسی کش آتشی در دل فروزد جهان یکسر چنان داند که سوزد
فرهاد شعله هم در پاسخ شیرین، وقتی از او می‌پرسد تو که یک نظر مرا بیش ندیده‌ای، چطور نقش مرا بر سنگ کشیدی، می‌گوید:

به پاسخ گفت ای ماه شکر بار بس است از راه دل دیدن به یک بار
چو نقش یار بر دل افکند تاب نگردد محو هرگز آتش از آب
هرآن دیدن که از روی هوس نیست برون از دل خیالش یک نفس نیست^۲
در اینجا خود فرهاد به اینکه عشق او از روی هوس نیست، اشاره می‌کند.

ج- بررسی پیرنگ، صحنه‌آرایی و پیرایه‌ها

نظامی این منظومه را از لحاظ داستانی، عالی پرداخت کرده است و با اینکه جای جای داستان حواش به داستان پردازی و خصوصیات داستان هست، از بیت‌هایی که برای سرایش داستان استفاده می‌کند، غافل نیست. او هر بیت را با استادی تمام، با صور خیال و تصویر پردازی هنرمندانه‌ای می‌آورد. او با هنرمندی، الفاظ و کلمات مناسب هر صحنه را بر می‌گزیند و ترکیب‌های ویژه خود و مضامین نو و دلپسند را با هم جمع می‌کند.

شاید یکی از ویژگی‌های مثبتی که در کار نظامی هست و در اثر شعله به چشم نمی‌خورد، پرداختن نظامی به جزئیات داستان پردازی است. او به داستان مسلط است و در هر موقعیتی، می‌داند چه می‌خواهد بگوید؛ به همین دلیل حتی وقتی سرگرم توصیف فضا یا طبیعت می‌شود؛ از پرداختن به داستان غافل نیست و توصیفاتش همه در خدمت داستان هستند، گرچه شاید خواننده امروزی که به داستان‌ها و متن‌های کوتاه عادت کرده، حوصله شنیدن از بعضی قسمت‌ها را که توصیفات طولانی می‌شود، نداشته باشد، ولی این متن با چنین شیوه داستان پردازی‌ای برای آن دوره، در حد عالی است. به نظر می‌رسد شعله در این کتاب بیشتر از اینکه به فکر آفرینش باشد، خواسته است به اثر نظامی وفادار بماند و به همین دلیل، زیاد به ابتکار و ذوق هنری که باعث تصرف در داستان و صحنه پردازی می‌شود، دست نزده است.

د- منطبق روایت: نقش راوی

یکی از نکاتی که در بررسی و مقایسه دو اثر باید به آن توجه داشت، نقش و شأن راوی در طرح و بیان روایت است. نظامی از منظر و زاویه دانای کل به داستان نزدیک می‌شود و آن را برای ما تعریف می‌کند.

۱. نظامی گنجوی، *خمسه نظامی گنجوی*؛ تصحیح وحید دستگردی، تهران، قطره، ۱۳۸۶، بیت ۲۹۹۶ و ۲۹۹۷.

۲. خسرو و شیرین شعله نیری، ص ۱۰۱

این زاویه دید باعث می‌شود شاعر بتواند بی‌پروا، اندیشه‌های خود را باز گوید و نگران قطع و وصل داستان نباشد. این است که در چنین روایت‌هایی، راوی مکرر از نقش داستان‌گو بیرون می‌آید و به بیان دیدگاه‌ها، اندیشه‌ها و الهام‌های معنایی و تفسیر و تأویل‌های خود می‌پردازد. در داستان مدرن، چنین شأن و جایگاهی برای راوی به چشم نمی‌خورد. یکی از تفاوت‌هایی که بین این دو اثر دیده می‌شود، نوع روایت است. نظامی وقتی شروع به روایت داستان می‌کند، با اینکه گاهی توصیفات طولانی می‌آورد، در نهایت داستان را روایت می‌کند و به داستان دیگری گریز نمی‌زند؛ ولی شعله در میان داستان یک‌باره حکایتی می‌آورد که موضوع آن هرچقدر هم به فضای داستان نزدیک باشد، خواننده را دست‌کم برای لحظاتی از فضای داستان اصلی دور می‌کند. با وجود این هر دو شاعر در میانه داستان گویی، گاهی داستان را با پند و اندرز همراه می‌کنند.

۳- بررسی زبان روایت

زبان نظامی، این شاعر برجسته ایران‌زمین، در منظومه خود، زبانی غنایی، فصیح و شیرین است. باید گفت که نظامی بی‌تردید بزرگ‌ترین داستان‌پرداز شعر ایران است. ما در سخن او، با اوج‌گیری زبان فارسی مواجهیم، چندان که در قیاس با دیگران شاعران بزرگ، تنها چیزی کم‌ندارد و حتی در بسیاری اوقات، از آنها برتر می‌رود. اما شعله در اقتباس و بازسرایی خود، زبانی هر چند زیبا، اما نه به رتبه و مایه زبان نظامی دارد. مقایسه این دو از نظر زبانی، می‌تواند افق‌های دیگری از شکوه شعر نظامی را به ما نشان دهد.

۴- بررسی فلسفه روایت: حکمت‌ها و پیام‌ها

شیرین، شیفته صورت ظاهری خسرو می‌شود؛ حتی بدون دیدن چهره واقعی‌اش، فقط با تصویری که شاپور به او نشان می‌دهد. شاهزاده بودن او و شاه شدنش در آینده هم مسائلی ظاهری، اما مهمی بود که شاید در عشق شیرین تأثیر کمی نداشت که او را با وجود غرور شاهزاده بودنش، به مدافن کشاند؛ ولی با گذشت زمان و حوادث تلخی که پس از آن برایش پیش آمد، عشق کم‌کم در وجودش ریشه دواند و عشق خام با این حوادث، درونش پخته شد. این تحول در شیرین، خیلی زودتر از خسرو اتفاق می‌افتد. وقتی این تحولات درون شیرین و برای احساس او رخ می‌دهد، خسرو هنوز سرگرم شهوت، شهرت و هوس‌های بی‌پایانش است. پس از مرگ مریم با اینکه آزاد است و هیچ تعهدی ندارد، چون هنوز در عشق خام است، سراغ شکر می‌رود، به سبب اینکه شیرین را رام خودش کند. شیرین از این اعمال نابخردانه خسرو رنج می‌کشد و روزهایش را در آن قصر دلتنگی‌ها، با غم هجران و غربت سپری می‌کند، اما رام او نمی‌شود. به نظر می‌رسد خسرو تنها در پایان عمرش به این تحول در عشق و پختگی می‌رسد. زمانی که فرستاده شیرویه خنجری به پهلویش فرو می‌کند، آنقدر خون از او می‌رود که تشنه‌اش می‌شود. او که کنار شیرین خوابیده، چون یارای حرکت ندارد، می‌خواهد شیرین را بیدار کند تا جرعه‌ای آب برایش بیاورد؛ ولی وقتی به چهره خسته و زیبای شیرین نگاه می‌کند، از این کار پشیمان می‌شود. با خود می‌اندیشد مدتی که او در زندان بوده، شیرین بیخوابی‌های زیادی کشیده. اگر الان بیدارش کند، وحشت زده از خواب می‌پرد؛ پس

مقایسه خسرو و شیرین نظامی و خسرو و شیرین شعله نیریزی... / زینب علیزاده

بیدارش نمی‌کند و برای همیشه چشمانش را بر روی ماه شیرین می‌بندد.

۵- خاتمه: مقایسه انتقادی

روشن است که اثر نظامی از لحاظ داستانی و شعری، از مقلدانش برتر است؛ ولی خسرو و شیرین شعله هم تقلیدی صرف نیست و در جایگاه خود، بیانی نغز دارد.

از ویژگی‌های اثر شعله، آوردن حکایت‌های مختلف بین داستان است. در اثر شعله، حضور فرهاد در داستان پررنگ‌تر از اثر نظامی است. شعله نسبت به نظامی، بعضی وقایع داستان را کمی پس و پیش می‌آورد. او مانند نظامی در حین روایت داستان، گاهی از فضای داستان فاصله گرفته، به پند و اندرز می‌پردازد. شخصیت‌های مهمین بانو، بزرگ امید و هرمز که نقشی فرعی در منظومه عاشقانه نظامی ایفا می‌کنند، در منظومه شعله وجود ندارند. هم چنین از باربد و نکیسا در اثر شعله، سخنی به میان نمی‌آید.

شعله گرچه در موقعیت‌های گوناگون، فضا و احوال شخصیت‌های داستان را توصیف می‌کند، ولی مانند نظامی، وارد جزئیات داستان نمی‌شود. گویی این گونه فرض می‌کند که خواننده خود داستان را می‌داند و روایت او داستان جدیدی نیست و خواننده‌ای که متن او را می‌خواند، گویی باید خود جاهای خالی داستان را با دانسته‌های قبلی‌اش پر کند و این نکته با وجود اینکه این اثر به گونه‌ای تقلید از اثر نظامی است، باز نقصی در داستان‌پردازی او به شمار می‌آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی